

خواجه نصیر و مردم زواره

«از داستانهای محلی که برای نخستین بار قلمبند میشود.»

ایلیغار مغول دشوارترین آسیبها را به کشور ایران رسانیده و ناگوارترین خاطرات تاریخی را در دفتر حوادث ایام بیادگار گذارده است. آنچه را خوبشوند پیشقدم چنگیز، آتیلار در وصف تاخت و تاز هونها گفته بود که هرجا توسن او یا بگذارد از آبادی و خرمنی نشانی باقی نخواهد ماند، کردار چنگیز و اولاد او در یورشهای متوالی به ایران صورت فعلیت بخشیده.

اتفاقات ناگواری که برای شهرهای بزرگ ماوراءالنهر و خراسان و عراق رخ داده در کتب سیروتواریخ آن زمان کم و بیش ضبط و ثبت شده است و عظاملك و رشیدالدین فضل الله قتل عامهای بخارا و خوارزم و هرات و نیشابور و ری را نوشته اند.

این آتش جهانسوزی که از مرزهای چین و سیبری تا کنار دریای مدیترانه پیش میرفت و ترو خشک را باهم میسوخست تنها بالای جان سواد اعظم و شهرهای بزرگ نبود بلکه بر سر راه خود هر چه را میافت و هر که را نافرمان میپنداشت از میان بر میداشت.

مورخین، حوادث کم اهمیتی را که برای شهرهای کوچک و طوایف و قصبات و قرای ایران رخ داده است در تلو مصائب کشتار و ویرانی شهرهای بزرگ ناچیز پنداشته و از آن حساب نگرفته اند و ضمن وقایع ضبط شده تواریخ در باره آنها چیزی ننوخته اند.

تکرار حوادث قتل و غارت و ویرانی و ستم بدگی و گزند ورنج متوالی در تاریخ ایران متدرجاً خاطرات حوادثی را که از آن عهد در لوح خاطرها نقش بسته و زبان زد مردم بود محو کرده و جای آنرا به مصیبتها ورنجها و ستمکشیهای تازه تری بخشیده است.

غمهای نوی که مردم بسوی مردم در طی هفتصدسال بعد از مغول روی می آورده یاد غمهای گذشته را فراموش کرده و توجه به ستمهای تازه خاطرات ستمکاران دیرینه را از یاد برده است.

با وجود این، مردم زواره اردستان از توابع ولایت اصفهان هنوز داستان ویرانی و پریشانی و شوربختی را که برای زادبوم نیاکان ایشان در دوره تاخت و تاز هلاکوخان پیش آمده بود یاد داشته و سینه بسینه شرح آنرا برای اخلاف خود روایت کرده اند. ارتباط خاصی که حادثه ویرانی زواره و پراکندگی مردم آنجا با شخصیت سیاسی خواجه نصیر طوسی پیدا کرده است خاطرۀ یک اقدام خیر و مساعدت خردمندانه او را در جلوگیری از قتل عام سکنه و تجدید عمران زواره و برگرداندن املاک گریختگان از حصار زواره را به ایشان در نظر زواره ای ضمن هفتصدسال زنده و مؤثر نگاه داشته است.

این داستان با وجودیکه همیشه بیاد مردم بوده است و برای خویش و بیگانه نقل میکرده اند تا کنون در جاتی نوشته نشده و تنها مرحوم سید محمدعلی وفای زواره ای در تذکره شعرا اصفهان که یکصد و سی سال پیش بنام مآثر الباقیه تألیف کرده است در دیباچۀ ترجمه احوال خود باین حادثه اشاره مجملی دارد و میگوید «سادات طباطبائی را بدین مناسبت سادات زواره میگویند که در فتنه مغول بقلعه زواره پناه برده و متحصن شده بودند.» با وجود مسامحه ای که در این اشاره وجود دارد باز نخستین موردی است که روایتی در باب حادثه تعصن اهل زواره ضمن آثار مکتوب قید شده است.

اینک که بمناسبت انقضای هفتصد سال از مرگ خواجه تجلیل مقام او را در طهران تمهید مقدمه و اسباب کرده اند برای اینکه از مراتب نفوذ فکری خواجه در تحول اتفاقات سیاسی آن عصر و مساعی نیکخواهانهای که جهت تخفیف آثار ظلم و بدرفتاری مغول همواره بکار می بسته است نمونه‌ای گویا و رسا به استحضار علاقه مندان برسد داستان محاصره و تفرقه مردم زوزاره و خرابی و تجدید آبادانی آنجا را بشرحی که از گذشته‌گان شنیده‌ایم برای تذکار عمل صالح محقق طوسی در دسترس خوانندگان مجله یقما فرار میدهم. احتمال می‌رود در برخی از جزئیات مابین روایاتی که از اشخاص مختلف شنیده میشود اختلاف و تفاوتی وجود داشته باشد ولی بطور کلی صورت جامع حادثه از این روایتی که ذکر میشود خارج نخواهد بود.

در طرفولیت از نیای خود شنیدیم که چون هلاکوخان مغول سرتاسر ایران را بضرب شمشیر مسخر ساخت و سیاه مغول برای اطمینان از مراتب اطاعت همه طبقات مردم در داخله کشور جابجا میشد دسته‌ای از مغولان بریاست یکی از شاهزادگان مغولی که در روایت آنرا پسر هلاکو نیز گفته اند از راه زواره اردستان بسوی یزد می‌رفتند و یا برعکس از آن سو برمیگشتند. وقتی بزواره میرسند خانزاده در کوچی باغ جنوب شهر که همه روزه مرد و زن برای کار و گردش عبور میکردند زنی را میگرد که بدو دل می‌بندد و میخواهد آن زن را با خود ببرد. زن تن در نمی‌دهد چون او میخواهد درشتی کند و زن را بزور بکشد و ببرد، مردم زواره که در روایت «سادات طباطبائی» خوانده میشوند بجمايت از ناموس خود با او کشمکش میکنند و در نتیجه زن نجات پیدا میکند و سر کرده مغولی تصادفاً کشته میشود. این حادثه مردم زواره را چنان مضطرب میسازد و بیم میدهد که فوراً در مدد تهیه وسایل محاصره از آذوقه و تمیر حصار برمی‌آیند و وقتی از اصفهان یا شهر دیگری که نزدیک بزواره بود سیاه مغول برای تلافی و خون خواهی شاهزاده مقتول بزواره میرسند، سادات طباطبائی با روی شهر را استوار کرده بدان پناه می‌برند. طول مدت محاصره و مقاتله و بیم آنکه بی‌آذوقگی با استفاده از وسایل خرابی دیوار و برج و بارو، شهر را بدست مغول بیفکنند مردم را برمی‌انگیزد که قاصدی پیش خواجه نصیرالدین بفرستند و از او برای نجات خود از قتل عام یاری بطلبند. خواجه که در این زمان وزیر بامتولی کلیه اوقاف ایران محسوب میشد و ارتباط و وظیفه‌ای با شهر زواره که در آن زمان کلا موقوفه ابوعلی احمد بن رستم اصفهانی بوده است داشت برای محصورین پیام میفرستد «در جاهای دیگر که کسی مغولی را نکشته بود مغول همه مردم را کشتند، در زواره که سه جرم «ناموس پرستی» و «سرکشی» و «قتل شاهزاده مغول» با هم رخ داده است دیگر هیچ امید نجاتی نمی‌رود و بعضی اینکه حصار شهر گشوده شود همه را برای عبرت دیگران از تیغ بیسریخ خواهند گذرانید. پس در مقاومت و ادامه تحصن امید نجاتی نیست و در تسلیم نیز جز تسلیم جان خود و فرزندان انتظار نمی‌رود، در اینصورت بهتر آنست که از دزون حصار عقبهای دراز بسوی دشت و صحرا کنده شود و سیاه دشمن را بجهتی که عقب از آنسو نباشد بزود خورد سر گرم دارند دسته دسته شبانه از راه نقب بخارج فرار کنید و در پیرامون جهان پراکنده شوید. مردم بدستور خواجه در جهت شمالی زواره که تاتیه‌های شنی ریگستان مجاور چندان مسافتی ندارد نقبی طولانی کتند و نخست زن و فرزند و سپس جوانان را ازین راه بیرون فرستادند و آنان بدلات خواجه نصیر در اطراف کشور پراکنده شدند. روایت محلی میخواهد چنین نشان بدهد که کلبه دسته‌های طباطبائی که امروز در سراسر ایران از آذربایجان و عراق و بروجرد و قم و کاشان و فاس و کرمان و خراسان اقامت دارند احفاد کسانی هستند که از حصار زواره نجات یافته و در سرتاسر ایران پراکنده شده‌اند.

پس از اینکه از محصورین جز معدودی پیر فرتوت که نسال دیگر کسی در داخل حصار باقی نماند و در موقع تمهید مقدمه فرار دیگران ، امر دفاع از برج و بارو را همین دسته برعهده گرفته بودند ، به قشون محاصر در خواست تسلیم کردند مشروط باینکه بر عجزه ناتوان ببخشایند ولی پس از ورود سپاه فاتح در داخله حصار جز پیران سالخورده که بایستی از هلاکت و اسیری معاف بمانند کسی را نیافتند و دیگران روزها بلکه هفته‌ها بود که خود را بنقاط دوردست رسانیده بودند . مغول وقتی این زبردستی را از سادات دیدند یکی از رؤسای طایفه را که پیرمردی ناتوان و زاهد و عابد بود بنام میرحیدر یا بهاء‌الدین حیدر در خانه او بقتل رسانیدند و بر سایرین نیز رحم نیاوردند و پس از آنکه عمارات را خراب و باغستانها را صحرا و کشتزارها را بایر نمودند قناتهای زواره را بینباشتنند چنانکه وقتی زواره را ترک میکردند دیگر از عمران و حیات نشانی در آنجا باقی نمانده بود .

سادات زواره بشکرانه اینکه بارهبری خواجه نصیر از کشتار نجات یافتند دل از زاد و بوم خود برکنندند و بهر جا رسیده بودند در آنجا رحل اقامت افکندند .

سادات طباطبائی مقیم آذربایجان خود را غالباً از زاد و ولد همین فراریهای زواره می‌شناسند . چندی پس از این حادثه چند تن زردشتی زدی که کارایشان چاهکنی و مقنی گری بود به زواره میرسند و آنجا را ویرانه و تهی از سکنه می‌بینند در صدد عمران برمی آیند و از حاکم مغول ناحیه اجازه احیای قنوات و ایجاد مزارع میگیرند و در مدت کمی دوباره زواره رو به آبادی میگذارد و از کشاورزان نواحی یزد و عقدا و نائین تاکاشان گروهی بدانجا روی می آورند . پس از آنکه خبر آبادانی زواره در بلاد غربت بگوش مردمی میرسد که برای حفظ جان خود گریخته و بشهرهای دیگر پناهنده شده بودند بفکر بازگشت می‌افتند .

در این زمان هلاکو میرید و اکتای قاآن بیادشاهی میرسد و سادات در صدد برمی آیند زواره را از تصرف مردم تازه وارد بیرون آورند و کشمکش بر سر آب و ملک و خانه تولید میشود و عاقبت کار را خواجه نصیر که هنوز در حیات بوده مراجعه میکنند و طرفین حکمیت او را کردن میگذارند . خواجه میگوید از شش دانگ آب زواره دو دانگ آن بسادات داده شود و چهار دانگ دیگر در دست صاحبان تازه بماند و مالیات دیوانی این دو دانگ ساداتی را در مقابل ، سر جمع مالیات چهار دانگ ملکی دیگر میکنند و خانه‌هایی که داخل حصار در شمال شهر و میان دودروازه شرقی و غربی قرار گرفته بود بسادات میدهند و قسمت جنوبی در دست آباد کنندگان باقی میماند .

زمین‌های زراعتی نیز که در دنباله همین خط شرقی و غربی در شمال و جنوب قرار داشته بهمان نحوه تقسیم خانه ، میان سادات و غیر سادات تقسیم میگردد .

این ترتیب خواجه نصیر تا چند سال پیش که نحوه مالکیت زواره تغییر پیدا کرد اصولاً برقرار بود و دو دانگ آب و نیمی از اراضی زواره از خراج و مالیات معاف بود .

روایت محلی می‌گوید که خواجه نصیر از مرغه بزواره سفری کرد تا ترتیب تقسیم آب و ملک زواره را بدهد و در این اثنا چون بقصبه اردستان میرسد برای تقسیم آب قنات «ارونه» که چند محل از قصبه با قرای دور و نزدیک از آن سهم میبرده‌اند مقسم‌الیه یا آب بهشان ارونه را که هنوز باقی و از کارهای ساده ولی بسیار دقیق و حساس مهندسی است ترتیب میدهد و آنگاه به آذربایجان بر میگردد .

سادات وقتی وضع تازه محیط زواره را برای اقامت خود نامناسب دیدند غالباً در اوطن جدیدی باقی ماندند و فقط معدودی از افراد بزادگاه اصلی بازگشتند و تافتنه افغانه که بار دیگر محاصره زواره پیش آمد ، شهر اصفهان بیشتر مورد نظر آنان بود و در ضمن دسته‌هایی از ایشان در شهرستانهای پیرامون

زواره از اردستان و نائین و جندق و عقدا و یزد و نطنز و بلوکات اصفهان مسکن گزیدند و افراد برجسته‌ای از ایشان به هندوستان رفتند و در لکنهو و جیدر آباد دکن و سند بیشتر رخت‌آفتابند . سلسله‌های طباطبائی که در زواره و اردستان و نائین سکونت دارند غالباً نسب خود را بهمان «میرحیدری» می‌رسانند که در حادثه هجوم مغول کشته و درون خانه خود بختک سپرده شده است . قبر او امروز یک گنبد خاکی چند صد ساله است که هنوز از دستبرد باران و برف محفوظ مانده است . با وجودیکه پیش از صدها فرزندزادگان او در اطراف ایران صاحب جاه و مقام و مال و منال شده‌اند کسی هنوز در صدد بر نیامده که با مشت‌گلی و خشتی چند از ویرانی آن جلو گیری کند . مقبره او را قدیمی‌ها می‌گفتند در اصل مقبره پیرنورالله بوده که بهاءالدین حیدر هم در آنجا دفن شده است . گمان می‌کنم این نورالله یکی از چند «نورالهدی» باشد که سادات طباطبائی قاضی نورنائینی خود را با آنها نسبت می‌دهند و یکی از این «نورالهدی» ها قاضی نوری است که در زمان پادشاهان صفویه مردی ادیب و شاعر و سرشناس بوده است . مقبره نورالله و بهاءالدین حیدر در وسط شهر بند زواره قرار دارد و مورد احترام عموم مردم است و سلسله‌های طباطبائی زواره «میرزا آقاعالی» و «میرشاه‌رادی» و «میرمحمد شفیع» و «میرزا رفیعی نائینی» و «میرباقر» که پنج خانواده معروف طباطبائی مقیم زواره اردستان می‌باشند خود را از احفاد این بهاءالدین حیدر میدانند .

داستان محاصره و ویرانی زواره و پراکندگی سادات طباطبائی مقیم زواره و بازگشت آن‌ها بزواره و انتشار در ایران و عراق و هند چنانکه در روایات محلی گفته میشود از قراری است که نقل شد و ناگزیر است دونکته را در اینجا بر این داستان بصورت توضیح بیفزاید .

یکی آنکه تا قرن ششم شخصیت‌های سرشناس زواره همه طباطبائی تنها بوده‌اند و علی بن حسن زواره‌ای رئیس زواره که یاقوت از او نام برده و قاضی ارجانسی او را ستوده و مسجد جامع تاریخی زواره را ساخته و تا قرن ششم معروفترین زواره‌ای در تاریخ زمان خود بوده است ، با طباطبائیان ارتباطی نداشته است و شاید با مجیرالملک یا مجیرالدوله اردستانی داماد نظام‌الملک و وزیر سلاجقه که یکی از ادبای عصر خویش بوده است نسبت و ربطی داشته باشد .

نکته دیگر آنکه یکی از سران نامدار اسماعیلیه که در قرن پنجم مقام اوتالی حسن صباح بوده و هنگام دعوت حسن مقیم قزوین شده بود ، ابوعلی دهمدار زواره‌ای است که موجبات پیشرفت کار و استقرار حسن صباح و جانشین او را فراهم آورد و گور او در الموت یکی از سه مقبره‌ای بوده که تا قرن هفتم همواره زیارتگاه اسماعیلیه ایران بوده است .

شاید در فاصله زمانی میان سقوط سلطان محمد خوارزمشاه و هجوم هلاکو خان که اسماعیلیه در شرق و شمال و مرکز ایران نفوذ فوق‌العاده یافتند و پیش ازینجاه قلعه مستحکم را بدست گرفتند و پناهگاه خود قرار دادند قلعه زواره را نیز که هنوز استحکام آن مایه اعجاب است و در وسط شهر - بیرون درون حصار بزرگ قرار دارد بدست گرفته باشند تا برای وطن دهمدار ابوعلی حرمتی خاص بجای آمده باشد ، بعلاوه خط ارتباط میان قلاع قاین - بشرویه - تون - طیس را از راه صحرای کویر مرکزی با اصفهان متصل و در اختیار خود داشته باشند . این حادثه محاصره و خرابی زواره که در داستانه‌های محلی ذکر شده بعید نیست که یک دستبرد مغولی برای تسخیر قلعه زواره بوده که در دست اخلاف دهمدار ابوعلی قرار داشته است . بهر صورت این دونکته مبتنی بر حدس و قرینه است و نمیتواند در اساس داستان خرابی زواره بدست مغول که گفته شد تردیدی وارد سازد .